

چشم‌انداز مصر پساکودتا و منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۱۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۴/۲۴

فرزاد پورسعید^۱

چکیده

در آخرین ساعات روز چهارشنبه ۲۱ تیر ۱۳۹۲ (۳ ژوئیه ۲۰۱۳)، ارتش مصر پس از پایان ضرب الاجل ۸۴ ساعته، محمد مرسی نخستین رئیس جمهور غیرنظامی و برآمده از انتخاباتی دموکراتیک را در محل کارش بازداشت و به باشگاه افسران ارتش منتقل کرد. با این کودتا، دوره‌ای در مصر آغاز شد که پس از گذشت نزدیک به ۳ سال از انقلاب ۵۲ ژانویه ۲۰۱۱ می‌توان آن را دوره پساکودتا نامید، به این معنا که این امکان وجود دارد که سیاست و قدرت در مصر به دوره پیش از انقلاب یا دوره مبارک باز گردد. بر این اساس، مقاله حاضر به تخمین چشم‌انداز حکومت و قدرت در مصر پساکودتا و تأثیر آن بر موقعیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد و در نهایت، ضمن تأیید امکان احیای مناسبات دوره مبارک در عرصه حکومت، آثار منطقه‌ای آن را نوعی تهدید برای منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و در عین حال، فرصتی راهبردی برای عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی می‌داند.

کلید واژه‌ها: مصر پساکودتا، خاورمیانه، مجموعه امنیتی، الگوی نظم منطقه‌ای،

ساختار نظم منطقه‌ای، منزلت منطقه‌ای ایران

خودسوزی محمد بن بوعزیزی، دستفروش تونسی در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ (۲۷ آذرماه ۱۳۸۹)، سرآغاز رشته‌ای از تحولات و دگرگونی‌های سیاسی در جهان عرب شد که هنوز هم پس از گذشت بیش از دو سال از آغاز آن، این موج ادامه دارد و در همین مدت نیز نقشه سیاسی جهان عرب را تغییر داده است. این تحول، در کشورهای مختلف متناسب با فرهنگ سیاسی هر جامعه، ساختار حکومتی، اقتصاد سیاسی و موقعیت ژئوپلیتیکی آن، نتایج متفاوتی بر جای گذاشته و موجب شده در همین مدت اندک، رنگین‌کمانی از گونه‌های مختلف تغییرات و تحولات سیاسی از جمله انقلاب (نرم)، اصلاحات، مداخله نظامی خارجی، جنگ داخلی، شورش‌های اجتماعی، خشونت‌های مذهبی و کودتا در جهان عرب رخ دهد. همچنانکه ممکن است این جوامع در معرض گونه‌های دیگری از این تحولات همچون تجزیه سرزمینی و شکنندگی دولت باشند. از این میان، مصر از جمله کشورهای عربی است که در پی انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ و تا کنون که بیش از دو سال و نیم از این انقلاب می‌گذرد، با ترکیبی از این تحولات همچون انقلاب، شورش‌های اجتماعی، تلاش برای اصلاحات، برگزاری انتخابات آزاد و خشونت‌های مذهبی دست به گریبان بوده است. آخرین تحول در این مسیر، کودتای ارتش مصر به فرماندهی ژنرال عبدالفتاح السیسی، وزیر دفاع علیه محمد مرسی نخستین رئیس جمهور غیرنظامی مصر بود که تنها یک سال از دوره چهارساله ریاست جمهوری خود را پشت سر گذارده بود. این کودتا مصر را وارد دوره جدیدی از سیاست و حکومت در این کشور نموده که بی‌تردید همچون انقلاب ۲۵ ژانویه بر ساخت قدرت سیاسی در داخل این کشور و به تبع آن ماتریس قدرت در سطح منطقه‌ای، تأثیرگذار خواهد بود. آنچه سبب می‌شود تغییرات سیاسی در داخل مصر به تغییر در ماتریس قدرت منطقه‌ای در سطح خاورمیانه بیانجامد، ظرفیت‌های ژئواستراتژیک و ایدئواستراتژیک این کشور است. مصر به علت قرارگرفتن در محل تلاقی سه قاره آفریقا، آسیا و اروپا از موقعیت ژئوپلیتیکی مهمی برخوردار است. شبه‌جزیره سینا بخش آسیایی این کشور است که به دلیل همسایگی با رژیم صهیونیستی از یک سو و تسلط بر گذرگاه رفح که مجرای ارتباط غزه با جهان عرب است، از سوی دیگر، نقش ویژه‌ای به مصر در مناقشه عربی-اسرائیلی بخشیده است. همین ویژگی است که مصر را برای سراسر منطقه خاورمیانه بااهمیت



می‌سازد و آن را در موازنه‌بخشی قدرت‌های منطقه‌ای مهم می‌کند. دلیل این امر آن است که به بیان «باری بوزان»، منازعه اعراب-اسرائیل، یگانه عاملی است که باعث شده است خاورمیانه به عنوان مجموعه امنیتی منطقه‌ای، انسجام کلی خود را حفظ کند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۴) و در غیاب این عامل، سه زیرمجموعه خلیج فارس، شامات و مغرب، به مجموعه‌های مجزا از یکدیگر تبدیل می‌شدند. علاوه بر این، مصر در حوزه جنوبی دریای مدیترانه واقع شده و با کشورهای اروپایی همسایه است. از این منظر نیز تسلط مصر بر کانال سوئز بسیار برای اروپا بااهمیت است.

از سوی دیگر، مصر مرجع و آغازگاه عمده جریان‌های فکری و جنبش‌های اجتماعی-سیاسی در جهان عرب در قالب‌های ایدئولوژیکی مختلف اعم از اسلام‌گرایی، ملی‌گرایی و چپ‌گرایی بوده و هست. به بیان دیگر، تغییر در هر یک از این حوزه‌ها و لایه‌ها در جامعه مصر می‌تواند موجب تأثیرپذیری و تغییر در جریان‌های فکری و اجتماعی-سیاسی مشابه در دیگر جوامع عربی و حتی اسلامی شود. بر این اساس، مقاله حاضر به این پرسش اساسی می‌پردازد که چشم‌انداز سیاست و حکومت در مصر پساکودتا کدام است و این چشم‌انداز چه تأثیری بر جایگاه و موقعیت و در واقع، منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی بر جای می‌گذارد؟ این پرسش نشان می‌دهد مقاله بر این مفروض بنا شده که چون مصر در محیط فوری امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران قرار ندارد، تغییر در سیاست و حکومت این کشور، تهدید مستقیمی برای امنیت ملی جمهوری اسلامی نیست و تنها موقعیت و منزلت ایران را در ماتریس قدرت منطقه‌ای تحت تأثیر قرار می‌دهد. در پاسخ به پرسش اصلی مقاله، فرضیه این‌گونه صورت‌بندی می‌شود که «مصر پساکودتا به لحاظ مناسبات قدرت و سیاست، تا حد زیادی و با اندکی تفاوت، همچون مصر پیش از انقلاب ۲۵ ژانویه در دوره مبارک خواهد بود. این وضعیت به سبب فرصت‌های استراتژیکی که برای عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی ایجاد می‌کند، به مثابه تهدیدی برای منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است.» به بیان دیگر، روند انقلاب‌های عربی به واسطه برخی تهدیدهای راهبردی که متوجه موقعیت منطقه‌ای عربستان و اسرائیل کرده بود، منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را ارتقا می‌بخشید و با معکوس شدن این روند در مصر که در مرکزیت آن قرار دارد، این منزلت و ظرفیت جدید نیز در معرض تهدید قرار خواهد گرفت.

پشتوانه نظری مقاله برای پردازش این فرضیه، ترکیبی از نظریه‌های «مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای» (بوزان و ویور)، «نظم‌های منطقه‌ای» (لیک و مورگان) و «ساختار



نظام‌های منطقه‌ای» (کانتوری و اشپیگل) خواهد بود. به بیان دیگر، خاورمیانه به مثابه مجموعه امنیتی یکپارچه‌ای دیده می‌شود که تغییر سیاست و حکومت در مصر می‌تواند الگوی نظم منطقه‌ای و ساختار نظام منطقه‌ای نوین در این مجموعه امنیتی را که می‌توانست در پی انقلاب‌های عربی شکل گیرد، بار دیگر به وضعیت ماقبل این انقلاب‌ها بازگرداند.

الف. چارچوب نظری

چنانکه در مقدمه آمد، چارچوب نظری این مقاله ترکیبی است از سه نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای»، «نظم‌های منطقه‌ای» و «ساختار نظام‌های منطقه‌ای». نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای در این مقاله کمک می‌کند ملاحظات و مسائل راهبردی که به لحاظ تحلیلی و عینی می‌تواند ایران و مصر را به هم مرتبط کند در زمینه مناسب و در کلیت خود مطالعه شود. همچنانکه این نظریه کمک می‌کند بتوانیم فرصت‌های رژیم صهیونیستی از افول جریان اخوانی در مصر و به تبع آن در سطح منطقه‌ای را بهتر درک کنیم. نظریه نظم‌های منطقه‌ای نیز پشتوانه‌ای تئوریک فراهم می‌کند تا نشان داده شود برآمدن اخوان المسلمین در مصر و شکل‌گیری محور اخوانی در خاورمیانه می‌توانست به تکوین الگوی نوینی از نظم منطقه‌ای بیانجامد؛ الگویی که در رقابت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، فرصت‌های بسیاری را برای ایران فراهم می‌نمود و می‌توانست شعاع نفوذ عربستان در منطقه را کاهش دهد و اکنون، با افول این جریان و به محاق رفتن محور اخوانی، این معادله نیز معکوس شده و به منزله قدرت‌یابی دوباره محور ارتجاعی با محوریت سعودی‌هاست.

نظریه ساختار نظام منطقه‌ای نیز به خوبی نشان می‌دهد چرا نزدیکی مصر و ایران می‌توانست این دو کشور را در بخش مرکزی ساختار نظام منطقه‌ای قرار داده و با این مرکزیت، دیگر قدرت‌ها از جمله عربستان و ترکیه مجبور بودند به بخش حاشیه‌ای اکتفا کنند و این مهم جز با فاصله گرفتن مصر از سیاست خارجی دوره مبارک در قبال عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران ممکن نمی‌شد و اکنون که با نوعی بازگشت این سیاست به دوره پیش از انقلاب مواجهیم، بار دیگر، چشم‌انداز بهره‌مندی دو کشور ایران و مصر از این فرصت منطقه‌ای از میان رفته است.



۱۶۸

سال دوم
شماره ۶
تابستان ۱۳۹۲

۱. مجموعه امنیتی منطقه‌ای

نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای از سوی مکتب کپنهاگ و نظریه‌پردازان مشهور آن، باری بوزان و الی ویور، ارائه شده است. این نظریه، بر این فرض استوار است که در دنیای پس از جنگ سرد، سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها، آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری و برای پژوهش‌گرانی که در پی تبیین امور امنیتی معاصر هستند، به سطح تحلیل تبدیل شده است (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۱؛ لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۰). دلیل این امر آن است که پس از پایان جنگ سرد، جهان دیگر به دو اردوگاه رقیب تقسیم نمی‌شود تا مسئله‌ای که برای مثال در اروپای شرقی مطرح است با مسائل خاورمیانه به لحاظ رقابت مارکسیسم و کاپیتالیسم مرتبط شود. به بیان دیگر، پس از جنگ سرد، امنیت، استراتژی و قدرت، بیشتر مفاهیمی منطقه‌ای هستند و مناقشه و همکاری بیش از پیش در مناطق شکل می‌گیرد (بوزان، ویور، دوویدل، ۱۳۸۶: ۲۷).

دو مفهوم محوری این نظریه عبارتند از «مجاورت» و «الگوهای پایدار دوستی و دشمنی». بر این اساس، مجموعه‌های امنیتی را الگوهای پایدار دوستی و دشمنی (که در اشکال الگوهای منسجم جغرافیایی از وابستگی متقابل امنیتی ظاهر می‌شوند) تعریف می‌کنند. متغیرهای تاریخی نظیر دشمنی‌های پایدار (یونانی‌ها و ترک‌ها، اعراب و فارس‌ها، خمرها و ویتنامی‌ها) یا قرارگرفتن در حوزه تمدنی واحد و دارای فرهنگ مشترک (اعراب، اروپایی‌ها، آسیای جنوبی‌ها، شمال شرق آسیایی‌ها، آمریکای جنوبی‌ها)، ویژگی خاص هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای محلی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. شکل‌گیری مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای، از یک طرف ناشی از تعامل میان ساختار آنارشیک و پیامدهای آن برای توازن قوا و از طرف دیگر، ناشی از فشارهای نزدیکی جغرافیایی است. آنارشی در کنار فاصله و تنوع جغرافیایی، به الگویی از خوشه‌ها (مجموعه‌های منطقه‌ای منجر می‌شود که در آن، وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های درون مجموعه، به مراتب شدیدتر از وابستگی متقابل امنیتی میان دولت‌های داخل مجموعه و خارج از آن است. جنوب آسیا نمونه‌ای آشکار است که در آن، جنگ‌ها و رقابت‌های شبه‌قاره، الگوی مجزایی ایجاد کرده‌اند که حوادث خلیج فارس یا جنوب شرق آسیا، تأثیر چندانی بر آن نداشته‌اند (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۵۸).

بر این اساس، مجموعه امنیتی خاورمیانه با نوعی وابستگی متقابل امنیتی تعریف و مشخص می‌شود که میان کشورهای منطقه، از مراکش تا ایران وجود داشته و گسترش یافته



و شامل دولت‌های عرب به اضافه ایران و اسرائیل می‌شود. این مجموعه، از سه زیرمجموعه امنیتی تشکیل شده است. تعریف زیرمجموعه‌ها همانند تعریف مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای است، اما تفاوت در این است که زیرمجموعه درون مجموعه امنیتی بزرگتر احاطه شده است. زیرمجموعه‌ها معرف الگوهای مجزای وابستگی متقابل امنیتی‌اند که درون الگوی وسیع‌تری واقع شده‌اند که مجموعه امنیتی منطقه‌ای را یک کل تعریف می‌کند. آشکارترین مورد را می‌توان در خاورمیانه مشاهده کرد که در آن زیرمجموعه‌های جداگانه‌ای در شامات (مصر، اسرائیل، اردن، لبنان، سوریه) و خلیج فارس (ایران، عراق، GCC) دیده می‌شوند. در این زیرمجموعه‌ها هم‌پوشانی و تعامل به حدی است که نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد (برای مثال، تمام کشورهای خلیج فارس با اسرائیل خصومت دارند) (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۶۲).

نخستین و اصلی‌ترین زیرمجموعه که در شامات متمرکز است، شامل اسرائیل و همسایگان عرب آن می‌شود. اساس شکل‌گیری این زیرمجموعه، اشغال فلسطین و قدس شریف و شکل‌گیری رژیم اسرائیل بوده است. این منازعه، علاوه بر ماهیت عربی-اسرائیلی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، به منازعه اسرائیل و جهان اسلام نیز ارتقا یافته است. دومین زیرمجموعه، خلیج فارس است که پس از خروج بریتانیا از آن در سال ۱۹۷۱ شکل گرفته است. در این زیرمجموعه، رقابت سه‌گانه ایران، عراق و دولت‌های عرب خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی، محور اصلی را تشکیل می‌دهد. دولت‌های عرب خلیج فارس شامل عربستان سعودی، کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان، از سال ۱۹۸۱ در شورای همکاری خلیج فارس گرد هم آمده‌اند که نوعی مشارکت ضعیف در واکنش به جنگ ایران و عراق بود و تلاش می‌کرد این دو کشور را از مناسبات امنیتی منطقه کنار بگذارد. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ نیز یک عنصر ایدئولوژیک مهم را به رقابت این کشور با عربستان اضافه کرد و هر دو کشور تا کنون، برای رهبری جهان اسلام رقابت کرده‌اند. بر این اساس، بنیاد شکل‌گیری این زیرمجموعه امنیتی، منازعات و رقابت‌های مذهبی و قومی در میان کشورهای عضو است که در عین حال، منازعات بر سر منابع انرژی همچون نفت، گاز و آب و همچنین منازعات ارضی و مرزی بر منازعات ایدئولوژیک و قومی، بار شده و به این زیرمجموعه امنیتی، هویتی مستقل داده است.

سومین زیرمجموعه منطقه‌ای که انسجام ضعیف‌تری در مجموعه امنیتی خاورمیانه دارد، مجموعه‌ای از روابط متغیر و شکننده میان لیبی، تونس، الجزایر و مراکش می‌باشد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۰۶).

۲. نظم منطقه‌ای

یکی از متغیرهایی که مطالعات منطقه‌ای بر آن استوار می‌شود، شیوه مدیریت منازعه در مناطق است که از آن با عنوان «نظم منطقه‌ای» یاد می‌شود و در این چارچوب، به عنوان متغیر وابسته مشترک در همه مناطق شناخته می‌شود که البته، خصیصه‌ها و ویژگی‌های آن در هر منطقه، می‌تواند متفاوت و یگانه باشد (لیک و مورگان، ۱۳۸۱: ۲۳).

در نظریه لیک و مورگان می‌توان سه الگوی نظم منطقه‌ای با عناوین موازنه قوا، کنسرت قدرت‌های بزرگ و مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه را از یکدیگر متمایز و بازشناسی کرد. الگوی موازنه قوا، همان سیاست بین‌المللی سنتی است که در چارچوب به‌کارگیری قدرت برای مهار قدرت معنا می‌یابد. در منطقه‌ای که چنین الگویی مسلط و حاکم است، کشورها عمدتاً امنیت را از طریق ایجاد و حفظ توزیع قدرت مناسب و باثبات پی می‌گیرند. این توزیع قدرت ممکن است ماهیتاً تک‌قطبی یا هژمونیک، دوقطبی یا چندقطبی باشد. مناقشات بین کشوری بر این اساس تجزیه و تحلیل می‌شوند و در این میان، مجموعه امنیتی خاورمیانه، بهترین و بارزترین نمونه است. در الگوی کنسرت قدرت‌های بزرگ، امنیت منطقه‌ای عبارت از مسئولیت دسته‌جمعی قدرتمندترین کشورها در مجموعه امنیتی است که با فراهم آوردن نظم و امنیت به صورت خیر عمومی، اقداماتشان مشروعیت می‌یابد. این کشورها، منافع حیاتی یکدیگر و حق مشارکت در کنسرت را پذیرفته و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان می‌دهند. در چارچوب الگوی مدیریت دسته‌جمعی چندجانبه نیز وقتی اعضای هر مجموعه امنیتی منطقه‌ای خود را برای اداره صلح و امنیت به عنوان جمع مطرح می‌سازند، مدیریت تنها حق ویژه و امتیاز کشورهای عمده و بزرگ نبوده و اقدامات آنها باید از توافق و تأیید جمعی نیز برخوردار باشد (مورگان، ۱۳۸۱: ۶۰-۵۷).

در مجموع، تنوع منازعات امنیتی در مجموعه امنیتی خاورمیانه، سبب شده است بوزان آن را همواره مجموعه‌ای منازعه‌ساز و کشمکش‌زا بنامد (بوزان، ۱۳۸۱). به همین دلیل است که الگوهای نظم منطقه‌ای در این مجموعه امنیتی، همواره در وضعیتی مبهم، سیال و متغیر قرار داشته‌اند و هیچ الگوی مستمری به گونه‌ای پایدار، تا کنون شکل نگرفته است. این منازعات را می‌توان در قالب اختلاف‌های مذهبی-ایدئولوژیک، منازعات قومی-قبیله‌ای، اختلاف و کشمکش بر سر منابع آب و اختلاف بر سر منابع نفت و گاز و قیمت آنها، بازشناسی و خلاصه نمود (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸). همچنانکه، اختلاف بر سر دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در مناسبات مجموعه امنیتی و حدود آن،



همواره وجود داشته و موجب شکل‌گیری چشم‌اندازهای مختلف در خصوص الگوی نظم منطقه‌ای شده است.

۳. ساختار نظام‌های منطقه‌ای

لویس جی. کانتوری و استیون اشپیگل نیز در نظریه ساختار نظام منطقه‌ای معتقدند هر نظام منطقه‌ای دارای ۳ بخش به شرح زیر است:

یک. بخش مرکزی؛ این بخش از یک یا چند دولت تشکیل می‌شود و نقش اصلی را در سیاست منطقه‌ای ایفا می‌کند. به نظر کانتوری و اشپیگل برای ظهور بخش مرکزی وجود حداقلی از هم‌خوانی میان گروهی از بازیگران لازم است. در واقع، وجود حداقلی از شباهت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای تحقق این امر ضروری است. در این موارد، متغیرهای مختلفی مانند میزان ارتباطات درون منطقه‌ای و نوع روابط در تقویت یا تضعیف مشابَهت‌ها تأثیرگذار است.

دو. بخش حاشیه‌ای؛ این بخش شامل دولت‌هایی می‌شود که در سیاست منطقه‌ای نقش جانبی ایفا می‌کنند. کانتوری و اشپیگل بر این باورند که فقدان تجانس سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان دولت‌های حاشیه‌ای موجب می‌شود آنها نتوانند نقش مهمی در سیاست‌های منطقه‌ای ایفا کنند. البته این بدان مفهوم نیست که نسبت به مسائل منطقه‌ای حساسیت ندارند. آنها ارتباطات محدودی با بخش مرکزی دارند.

سه. بخش مداخله‌گر؛ منظور در اینجا دولت‌های خارج از منطقه هستند که به دخالت در امور منطقه می‌پردازند. منافع دولت‌های بزرگ به مرزهای ملی آنها محدود نمی‌شود. آنها بر پایه ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود در امور دیگر مناطق دخالت می‌کنند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۳۲).

ب. مصر پسا کودتا؛ چشم‌انداز سیاست و قدرت

در آخرین ساعات روز چهارشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۲ (۳ ژوئیه ۲۰۱۳)، ارتش مصر پس از پایان ضرب الاجل ۴۸ ساعته خود، محمد مرسی رئیس‌جمهور مصر را در محل کارش بازداشت و به باشگاه افسران ارتش منتقل کرد. از آن پس تا کنون، دولت انتقالی مصر با تمهیدات ارتش و ریاست جمهوری موقت عدلی منصور، رئیس دادگاه عالی قانون اساسی مصر که منصوب ارتش است، تشکیل شده و بر این کشور حکومت می‌کند. کشمکش



و جدال (عمدتاً خیابانی) میان هواداران و مخالفان محمد مرسی از نیمه آذرماه ۱۳۹۱ و پس از اعلام همه‌پرسی قانون اساسی جدید مصر از سوی مرسی آغاز شده بود. اعلام این همه‌پرسی باعث شد ائتلاف سیاسی‌ای که در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری میان اخوان المسلمین و بخشی از سکولارها، یعنی ناصریست‌ها و چپ‌گراها به ریاست حمدین صباحی شکل گرفته بود، از هم بپاشد و اسلام‌گرایان سلفی که تا پیش از آن و در انتخابات ریاست جمهوری، حتی در دور دوم از مرسی حمایت نکرده بودند، همگی به یکباره پشت سر اخوان المسلمین و محمد مرسی قرار گرفتند و در مقابل، کلیت نیروهای سکولار، اعم از چپ و راست و همچنین قبطی‌ها، در جبهه مخالف قرار گرفته و با تشکیل جبهه «نجات ملی» به مخالفت با دولت اخوانی و محمد مرسی و همچنین پیش‌نویس قانون اساسی پرداختند. این صف‌آرایی موجب شکل‌گیری وضعیت دوقطبی میان اسلام‌گراها و سکولارها و نزاع سیاسی-اجتماعی و حتی خیابانی آنها در طول حدود هفت ماه شد که به گونه‌ای بی‌سابقه، بن‌بست سیاسی را در عرصه سیاست داخلی این کشور رقم زد. این کشمکش‌ها سرانجام به شکل‌گیری جنبش تهرود یا نافرمانی در میدان التحریر در آوریل ۲۰۱۳ (اوایل اردیبهشت ۱۳۹۲) انجامید. محمود بدر پایه‌گذار این جنبش، در آن زمان حرکتی را آغاز کرد که مبنای آن جمع‌آوری امضا در حمایت از برکناری مرسی از منصب ریاست جمهوری بود. این حرکت توانست تا قبل از ۳۰ ژوئن یا یکشنبه ۹ تیرماه که نخستین سالروز تحلیف ریاست جمهوری مرسی بود، بیش از ۲۲ میلیون امضا جمع کند و در نهایت، از مخالفین خواست در روز ۹ تیر، بزرگترین راهپیمایی را در سراسر مصر در مخالفت با مرسی انجام داده و در آن به صورت نمادین، به وی کارت قرمز نشان دهند. البته، در مقابل نیز جماعت اسلامی مصر، که از جمله مؤتلفین اخوان المسلمین و از گروه‌های بنیادگرا می‌باشد، ضد جنبش «تجرد» را با هدف جمع‌آوری امضا در حمایت از مرسی به راه انداخت که در نهایت توانست حدود ۱۱ میلیون امضا جمع کند. پس از آن، میلیون‌ها نفر از مخالفان رییس جمهور مصر در روز یکشنبه ۹ تیر به تظاهرات در قاهره و چند شهر بزرگ دیگر در این کشور پرداختند. مخالفین همچنین، به دفاتر حزب آزادی و عدالت، بازوی سیاسی گروه اخوان المسلمین در شهرهای اسیوط و المقطم حمله کرده و آنها را به آتش کشیدند. هم‌زمان، موافقان رئیس جمهور مصر نیز برای حمایت از وی به خیابان‌ها آمده و در پشتیبانی از سیاست‌های دولت دست به راهپیمایی زدند. در جبهه حامیان مرسی، ۱۷ گروه اسلام‌گرا یا نزدیک به اسلام‌گرایان مصر پیش‌دستی کرده و از دو روز قبل در میدان رابعه العدویه در



شهرک النصر در شرق قاهره گرد هم آمدند. در روز دوشنبه ۱۰ تیر، ارتش مصر با صدور بیانیه‌ای، ضرب الاجلی ۴۸ ساعته برای جریان‌های سیاسی این کشور تعیین کرد تا بر سر یافتن راه حلی برای بحران کنونی به توافق برسند و به خواسته‌های مردم پاسخ گویند. این بیانیه هشدار می‌داد در صورت محقق‌نشدن خواسته‌های مردم در پایان مدت زمان این ضرب الاجل، نیروهای مسلح نقشه جدیدی برای آینده مصر وضع خواهند کرد. بیانیه ارتش مصر، تظاهرات روز یکشنبه معترضان را «بیانگر اراده و نظر ملت» ارزیابی می‌کرد.

هنگام اعلام ضرب الاجل ۴۸ ساعته ارتش، معترضانی که در خیابان‌های قاهره حضور داشتند، بیانیه ارتش را به سود خود دانسته و فریادهای شادی سر دادند. در نهایت، هنگامی که زمان ضرب الاجل ارتش به پایان رسید، ارتش در ساعات پایانی روز چهارشنبه ۱۲ تیر، مرسی را در محل کار خود دستگیر و به مقر باشگاه افسران ارتش انتقال داد. پس از آن، «عبدالفتاح السیسی» وزیر دفاع مصر و فرمانده نیروهای مسلح با با حاضرشدن بر صفحه تلویزیون مصر و انتشار بیانیه‌ای، نقشه راه آینده این کشور را ترسیم کرد. بر اساس این بیانیه، عدلی منصور، رئیس دادگاه عالی قانون اساسی تا انتخاب رئیس جمهور جدید قدرت را در دست خواهد داشت. این در حالی است که به موجب قانون اساسی مصر، در صورت بروز حادثه برای رئیس جمهور، نخست‌وزیر باید اداره امور را در دست بگیرد. عدلی منصور از سال ۱۹۹۲ تا مه ۲۰۱۳ معاون دادگاه قانون اساسی مصر بود و از روز دوشنبه، اول ژوئیه (۱۰ تیر) ریاست این دادگاه را بر عهده گرفته بود. وی در سال گذشته میلادی با ابطال قانون انزوای سیاسی اجازه داد مقامات رژیم حسنی مبارک در انتخابات مصر نامزد شوند و بر آن اساس بود که احمد شفیق نخست‌وزیر دوره مبارک در انتخابات سال گذشته شرکت کرد. نقشه راه ارتش همچنین شامل تعلیق قانون اساسی به صورت موقت است. همچنین، اعلام شد کمیته‌ای عالی برای آشتی ملی شامل تمامی رویکردها تشکیل می‌شود و منشور شرف رسانه‌ای در راستای تضمین آزادی مطبوعات تدوین خواهد شد. دفتر عدلی منصور، رئیس جمهوری موقت مصر، روز سه‌شنبه (۹ ژوئیه / ۱۸ تیر) اعلام کرد دولت موقت این کشور را حازم البلاوی به عنوان نخست‌وزیر هدایت خواهد کرد. این اقتصاددان لیبرال در سال ۲۰۱۱ مدتی به سمت وزیر دارایی مصر منصوب شده بود.^۱

در واکنش به کودتا، از روز ۱۲ تیرماه و دستگیری محمد مرسی تا دوم مردادماه که عبدالفتاح السیسی، وزیر دفاع و فرمانده ارتش مصر از مردم خواست به حمایت از اقدام

۱. شرح کامل کودتای ۳ ژوئیه ارتش مصر را در مقاله‌ای با عنوان «کوتای نرم علیه مرسی؛ عوامل و پیامدها» آورده‌ام. برای آگاهی بیشتر نک. (پورسعید، مرداد ۱۳۹۲).



ارتش در برکناری مرسی به خیابان‌ها بیایند و برخورد با آنچه را او تروریسم نامید، تأیید کنند، اعضا و هواداران اخوان المسلمین به گزینه مقاومت مدنی روی آوردند. آنها در روزهای گرم ماه مبارک رمضان، به ویژه در روزهای جمعه و پس از نماز جمعه، در میادین رابعه العدویه و النهضه، تجمع و تحصن کردند و با برپایی چادرها و ایجاد امکانات امدادرسانی و تهیه غذا، این میدان‌ها را ترک نکردند. شبکه الجزیره نیز با پوشش تصویری زنده خود از این تحصن‌ها که عمدتاً محدوده زمانی افطار تا سحر را شامل می‌شد، به کمک این راهبرد ضد کودتا یا چنانکه اخوان المسلمین، کمپین خود را می‌نامید، «ضد الانقلاب» آمد که با توجه به ویژگی‌های آن می‌توان آن را ضد کودتای مدنی یا خشونت‌پرهیز نامید. انتخاب این شیوه موجب شد ارتش مصر، از موقعیت نوعی کودتای نرم در مراحل اولیه به کودتای سخت و کلاسیک گذر کند. مصادیق این گذار را می‌توان کشتار و قتل عام بیش از دو هزار نفر از هواداران اخوان المسلمین، به ویژه در چهارشنبه سیاه (۲۳ مرداد)، بازداشت گسترده سران اخوان، اعلام وضعیت فوق‌العاده و مقررات منع رفت‌وآمد شبانه به مدت یک ماه و تمدید آن برای دو ماه و تلاش برای انحلال اخوان المسلمین دانست. ضمن آنکه عبدالفتاح السیسی حضور پررنگ‌تری در صحنه سیاست و حکومت مصر نسبت به عدلی منصور دارد. در پی این وقایع، محمد البرادعی، سیاست‌مدار لیبرال و معاون رئیس‌جمهوری در نامه‌ای به عدلی منصور، رئیس‌جمهوری، از سمت خود استعفا کرد و مصر را به مقصد اتریش ترک کرد. او با تأکید بر این موضوع که راه‌های «مسالمت‌آمیزی» برای پایان‌دادن به اعتراض‌ها وجود داشت، نوشت «من نمی‌توانم بار مسئولیت حتی یک قطره خون ریخته‌شده را تحمل کنم». در روز سه‌شنبه ۲۹ مرداد نیز اخوان المسلمین در بیانیه‌ای اعلام نمود محمود عزت معاون محمد بدیع به عنوان رهبر موقت اخوان المسلمین انتخاب شده است. این انتخاب پس از آن صورت گرفت که محمد بدیع، پس از شش هفته مخفی شدن، در شامگاه دوشنبه ۲۸ مردادماه در خانه‌ای در شهرک النصر قاهره بازداشت شد و به زندان «العقرب» انتقال یافت. بنا بر گزارش‌ها، محمود عزت که در خارج از مصر اقامت دارد، متمایل به جناح رادیکال اخوان المسلمین می‌باشد و از محمد بدیع تندروتر است. بر این اساس، ارتش به تدریج موفق شد با کشتار و دستگیری مردم و همچنین بازداشت گسترده سران اخوان المسلمین، هسته اصلی سازمان‌دهنده اعتراض‌ها و تجمعات را در هم بشکند تا اخوان مجبور شود رهبر جدید خود را از خارج کشور برگزیند. ضمن آنکه برخلاف انتظار اخوانی‌ها، هیچ‌گونه حمایت مؤثر و شفاف از سوی دیگر کشورها و مجامع بین‌المللی از

مقاومت مدنی مردم مصر که می‌توانست به موفقیت آن کمک کند و مکمل راهبرد مذکور شود، شکل نگرفت و این در ناکامی ضد کودتای اخوانی بسیار مؤثر بود. بر این اساس، آرایش سیاست و قدرت در وضعیت کنونی جامعه مصر نشان می‌دهد تا آینده غیرقابل پیش‌بینی، ارتش مهمترین و قدرتمندترین بازیگر مصر خواهد بود. بنابراین، می‌توان گفت شاید واقع‌بینانه‌ترین پیش‌بینی از پیامدهای انقلاب ۲۵ ژانویه مصر، متعلق به فرید زکریا باشد. زکریا در مقاله‌ای با عنوان «شبهات واقعی مصر با انقلاب ایران» که در روز دوم ژوئن ۲۰۱۱ در روزنامه واشنگتن پست به چاپ رسید، پیش‌بینی نمود پیامدهای انقلاب مصر بیش از ایران با کشورهای چون ترکیه و پاکستان قابل مقایسه خواهد بود. به نظر وی، روحانیت سنی مصر، نقش سیاسی و سلسله‌مراتبی به شکلی که روحانیون ایران دارند را بازی نمی‌کند. در مقابل، آنچه در مصر پس از انقلاب دیده می‌شود، حکومت نظامیان است. در ایران، ارتش پس از انقلاب به دلیل نقشی که در تحکیم رژیم پیشین داشت، دچار دگردیسی کامل شد، اما در مصر پس از انقلاب، کشور هنوز با حکومت نظامی و دادگاه‌های ارتش اداره می‌شود. بنابراین، این امکان وجود دارد که به مدل ترکیه که در آن ارتش نقشی حیاتی در نوسازی کشور ایفا کرد، نزدیک شود. در عین حال، این خطر نیز وجود دارد که تجربه پاکستان در مصر تکرار شود و نوعی دمکراسی ظاهری همراه با قدرت واقعی ژنرال‌ها در پشت پرده، در آنجا حاکم شود (Zakaria, 2011).

البته شلوم بروم، نظریه‌پرداز صهیونیستی نیز پیش‌بینی کرده بود که سیر آتی رویدادها در روند انقلاب‌های عربی، امکان وقوع چند وضعیت محتمل را در مورد نوع سامان‌های سیاسی جایگزین، محتمل می‌سازد: روی کار آمدن رژیم‌های نظامی، حاکم شدن اسلام‌گرایان و بالاخره، دولت‌های بی‌ثبات و ضعیف (Brom, 2011: 48-49).

بر این اساس، چنانکه زکریا می‌گوید دو چشم‌انداز یا مدل برای این وضعیت قابل تصور است؛ مدل ترکیه و مدل پاکستان. گرایش به هر یک از این مدل‌ها و چشم‌اندازها، بستگی به نحوه بازیگری ارتش و اخوان المسلمین مصر دارد. چنانچه ارتش رویکردی توسعه‌گرا را در دستور کار قرار دهد و در مقابل، اخوان نیز به بازنگری و بازسازی خود پرداخته و تلاش نماید به تدریج به عرصه سیاست باز گردد، مدل ترکیه دور از دسترس نخواهد بود. در مقابل، رادیکالیزه شدن اخوان و گزینش رویکرد امنیتی و کنترلی از سوی ارتش، به ویژه اگر همراه با درگیری‌ها و جنگ‌های فرقه‌ای و مذهبی در مصر باشد، این کشور را به سوی پاکستانی شدن سوق خواهد داد. این به معنای شکل‌گیری دولت شکننده



در مصر و ناتوانی آن در مدیریت اقتصادی و تأمین امنیت کشور و کنترل سرزمینی خواهد بود. خشونت بی‌سابقه ارتش مصر و تعطیلی رسانه‌ها و احزاب مستقل و همچنین، رهبری محمود عزت از جناح افراطی و رادیکال اخوان به جای محمد بدیع، علائم و نشانه‌هایی از گرایش به سوی مدل پاکستانی و شکننده‌شدن دولت در مصر به شمار می‌رود. در عین حال، به نظر می‌رسد چشم‌انداز مصر پساکودتا در کوتاه‌مدت وضعیتی مابین مدل ترکیه‌ای و مدل پاکستانی باشد. بر این اساس، مصر به لحاظ مناسبات قدرت و سیاست تا حد زیادی و با اندکی تفاوت، همچون مصر پیش از انقلاب ۲۵ ژانویه در دوره مبارک خواهد بود. بر این اساس، بلوکی از قدرت شکل خواهد گرفت که در آن ژنرال‌های ارتش به همراه هیأت عالی قضات و بخشی از نخبگان بوروکرات و اقتصاددان، اجزای این بلوک را تشکیل می‌دهند. این ترکیب کمابیش همانی است که در مصر پس‌انقلاب از آن با عنوان فلول یا بازماندگان رژیم سابق (مبارک) یاد می‌شد. به این معنا، بخشی از گروه‌های چپ و لیبرالی که در انقلاب ۲۵ ژانویه مشارکت داشتند، کمتر امکان آن را خواهند یافت که به ترکیب اصلی قدرت و مناصب استراتژیک راه یابند. در واقع، ارتش در مرحله نخست و پس از به قدرت رسیدن محمد مرسی، با نزدیک‌شدن به اخوان المسلمین توانست اخوانی‌ها و ملی‌گراها را از هم دور کند. در مرحله بعد و پس از همه‌پرسی قانون اساسی نیز ارتش با ائتلاف با ملی‌گراها توانست اخوان المسلمین را از عرصه سیاسی حذف نماید. در نتیجه، اکنون که امکان ائتلاف ملی‌گراها و اخوانی‌ها از میان رفته است، بعید است ارتش عرصه قدرت را به عناصر لیبرال و چپ ملی‌گرا واگذار نماید. احضار البرادعی به دادگاه در روز سه‌شنبه ۲۹ مرداد و شکایت از وی با عنوان «ایجاد خدشه در اعتماد ملی از طریق استعفا» از سوی دادستان مصر در چارچوب همین رویکرد معنا می‌یابد.

بنابراین، به نظر می‌رسد دو سناریوی حداکثری و حداقلی برای حکومت آینده مصر وجود خواهد داشت. در سناریوی حداکثری، فرماندهان ارتش و به طور مشخص ژنرال السیسی، نامزد انتخابات ریاست جمهوری خواهد شد. در این صورت نظام جدید شباهتی حداکثری با رژیم قبل از انقلاب خواهد داشت، هرچند که بعید است مانند مبارک تلاش کنند رئیس جمهوری را مادام‌العمر در اختیار داشته باشند. اظهار نظرهایی همچون مواضع عمرو موسی که اخیراً گفته است السیسی در صورت نامزدشدن شانس بسیاری برای رئیس جمهور شدن دارد، نوعی آزمایش و تست جامعه مصر برای عملیاتی نمودن این سناریوست. در سناریوی حداقلی نیز احتمالاً رئیس جمهور از نظامیان نخواهد بود و یکی از قضات

عالیرتبه یا بوروکرات‌های حرفه‌ای به این مقام دست خواهد یافت، هر چند که نظامیان قدرت اصلی را در اختیار خواهند داشت و مانع به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان خواهند شد.

ج. منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران

شکل‌گیری روند انقلاب‌های عربی در کشورهای خاورمیانه، به ویژه در مصر، سه فرصت استراتژیک مهم را در سطح منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران فراهم آورد. فرصت نخست، تبدیل نظم دوقطبی در منطقه به نظم سه‌قطبی بود. در واقع، تا پیش از این روند، دو چشم‌انداز یا الگوی نظم منطقه‌ای در حال رقابت با یکدیگر بودند که به ترتیب می‌توان آنها را نظم ارتجاعی یا محافظه‌کار با محوریت عربستان سعودی و نظم انقلابی یا تجدید نظرطلب با محوریت جمهوری اسلامی ایران دانست. رژیم صهیونیستی نیز از اوایل دهه ۱۹۹۰، خاورمیانه را در قالب دو محور مقاومت رادیکال ضد آمریکا و ضد اسرائیل (ایران، سوریه، حزب‌الله و حماس) و محور دولت‌های عربی معتدل، به رهبری مصر و عربستان سعودی می‌شناخت (Brom, 2011: 43).

نظم انقلابی که جمهوری اسلامی ایران پیش‌تاز و پرچم‌دار آن بود و بر نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری در داخل و خارج منطقه تأکید می‌کرد و نظم ارتجاعی که عربستان سعودی بر پایه آموزه‌های وهابیت، مرجعیت فکری - سیاسی و پرچمداری آن را بر عهده داشت و محتوای آن را پذیرش دخالت قدرت‌های خارجی در منطقه تشکیل می‌داد. هدف این بسترسازی برای دخالت خارجی، موازنه‌سازی در برابر نظم انقلابی و مهار آن از یک سو و سرکوب مطالبات نوگرایانه و رهایی جویانه جوامع کشورهای عربی بود. در این چارچوب، عربستان تلاش می‌کرد نظم امنیتی منطقه‌ای را با نظم امنیتی جهانی پیوند زند و در چارچوب منافع غرب و متحد منطقه‌ای آن، یعنی رژیم صهیونیستی بازی کند. در مقابل، نظم انقلابی، رویکردی تجدید نظرطلبانه نسبت به نظم امنیتی جهانی داشت و بر آن بود تا نظم امنیتی منطقه‌ای را در مقابل آن تعریف کند و در این چارچوب، رژیم صهیونیستی را از ماتریس قدرت منطقه‌ای خارج نماید.

رویداد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و آشکار شدن نقش القاعده در آن، در تعامل امنیتی و درک امنیتی متقابل میان نظم امنیتی جهانی و نظم ارتجاعی، اختلال ایجاد کرد. در پی گسل و شکافی که میان این دو چشم‌انداز شکل گرفته بود، به تدریج نظم ارتجاعی دچار ضعف





شد و نظم انقلابی در مسیر نیل به هژمونی منطقه‌ای قرار گرفت. به موازات این تغییر در موازنه قوای منطقه‌ای و در بستر گسل میان نظم امنیتی جهانی و نظم ارتجاعی، به تدریج، چشم‌انداز جدیدی در خصوص الگوی نظم منطقه‌ای شکل گرفت که می‌توان آن را «نظم اخوانی» نامید. در واقع، نوع بازی منطقه‌ای ترکیه و قطر در دهه نخست قرن بیست و یکم را می‌توان در چارچوب شکل‌گیری همین چشم‌انداز توضیح داد. محتوای این نظم، تأکید بر نوعی میانه‌روی اسلامی در چارچوب مذهب اهل تسنن است که نیروی حامل و پیش‌برنده آن را در سراسر خاورمیانه، شبکه اجتماعی اخوان المسلمین تشکیل می‌دهد. مقصود از میانه‌روی در این رویکرد، اتخاذ نوعی مثنی دموکراتیک اسلامی در سیاست داخلی در کنار پرهیز از ستیزه‌جویی در سیاست خارجی منطقه‌ای و جهانی است، به گونه‌ای که هم‌زیستی جهانی را امکان‌پذیر کند و در عین حال، فاقد تهدید امنیتی برای اسرائیل بوده و حداکثر، به نوعی تنش لفظی و اعلامی در روابط با آن روی بیاورد. این پروسه، به نحوی با پروژه منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه، پس از رویداد یازده سپتامبر نیز هم‌سو بود و از این رو، ایالات متحده، به تقویت و تلاش برای جهت‌دهی به آن همت گماشت. در واقع، پروژه خاورمیانه‌ای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، در یک جمله، «ایجاد شبکه‌های مسلمانان میانه‌رو» بود (راباسا و بنار، ۱۳۸۹). پس از پیروزی انقلاب‌های عربی و به ویژه با تکوین نخستین تلاش‌های محمد مرسی در عرصه سیاست خارجی مصر، چشم‌انداز یا الگوی نظم اخوانی وارد مرحله نوینی شد که می‌توان آن را تلاش برای هژمونی منطقه‌ای و زوال نظم ارتجاعی دانست. در واقع، مصر در زمان مرسی، همچون دیگر بازیگران مهم منطقه‌ای، به دنبال گسترش نقش و نفوذ منطقه‌ای خود در بستر فرصت‌های برآمده از قیام‌های مردمی در کشورهای عربی بود و این مهم برآورده نمی‌شد، مگر آنکه از سیاست خارجی دوره مبارک دوری بجوید و سیاست خارجی جدیدی را تکوین بخشید. در واقع، مصر در طول تاریخ خاورمیانه مدرن و حتی پیش از آن، همواره موقعیتی الهام‌بخش و آوانگارد داشته و مرجع فکری - ایدئولوژیک برای دیگر جوامع عربی - اسلامی منطقه بوده است و حتی ترک‌ها و ایرانی‌ها نیز از این قاعده مستثنی نبوده‌اند. این موقعیت تا هنگام امضای کمپ دیوید از سوی سادات در سال ۱۳۵۸، کمابیش وجود داشت، اما پس از آن و در پی اتحاد امنیتی مصر با رژیم صهیونیستی، این کشور در میان جوامع مسلمان منطقه منزوی شد و جایگاه مستقل و یگانه منطقه‌ای خود را از دست داد. در واقع، هرچند پیمان کمپ دیوید موجب شد برخی از دیگر کشورهای عربی منطقه به اسرائیل نزدیک شوند، اما در عین حال، مصر را در ترتیبات

منطقه‌ای در سایه کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و در رأس آنها عربستان سعودی قرار داد و از آن پس، به ویژه در دوره حسنی مبارک، مصر به بازیگر رده دوم منطقه‌ای تبدیل شد. بنابراین، سیاست خارجی دوره مبارک از ماهیت دست‌نشاندهی رژیم وی نشأت می‌گرفت و چهار مشخصه مهم داشت که به ترتیب عبارت بودند از غرب‌گرایی، اتحاد با اسرائیل، عرب‌گرایی و محافظه‌کاری. مبارک، متحد بی‌بدیل آمریکا و اسرائیل در منطقه بود و هزینه‌های امنیتی آنها را به پائین‌ترین حد ممکن در منطقه تقلیل داده بود. پیمان کمپ دیوید، منافع زیادی برای اسرائیل داشت و موجب شد رژیم صهیونیستی هزینه‌های نظامی خود را از حدود ۲۳ درصد درآمد ناخالص ملی در اواسط دهه ۱۹۷۰، به حدود ۹ درصد در پایان دوره مبارک کاهش دهد. علاوه بر این، مبارک برای رفع مشکلات اقتصادی مصر، نوعی اتحاد منطقه‌ای را با اعراب منطقه، به ویژه شیخ‌نشین‌های حاشیه جنوبی خلیج فارس رقم زده بود و البته، این نوع عرب‌گرایی با پان عربیسمی که ناصر منادی آن بود، فاصله بسیاری داشت. به بیان دیگر، با اینکه مصر بازیگر محوری در منازعه اعراب-اسرائیل است، بازیگر برجسته در خلیج فارس نیز می‌باشد. این کشور در دهه ۱۹۶۰ به طور گسترده در یمن دخالت کرد و طی جنگ دوم خلیج فارس در کنار سوریه و دولت‌های عرب خلیج فارس علیه عراق وارد عمل شد. در نهایت، مبارک برای تداوم رژیم خود، با نوعی محافظه‌کاری، از رژیم‌های دیکتاتوری نظامی در جهان عرب و منطقه حمایت می‌کرد و در آن چارچوب، جای می‌گرفت. در مقابل، اخوان المسلمین به عنوان مادر جریان‌های اسلام‌گرا در منطقه عربی، به واسطه انقلاب مردم مصر و قابلیت‌هایی که ریاست جمهوری محمد مرسی در اختیار آن می‌گذارد، این فرصت را یافت که با تغییر سیاست خارجی مبارک، قدرت منطقه‌ای مصر را اعاده نماید. برای این منظور، مؤلفه‌های سیاست خارجی مصر جدید در برابر مؤلفه‌های این سیاست در پیش از انقلاب ژانویه ۲۰۱۱ شکل گرفت و عبارت بود از منطقه‌گرایی، اسلام‌گرایی، اخوانی‌گرایی و عمل‌گرایی. در واقع، مرسی تلاش می‌کرد برای موازنه‌بخشی در برابر غرب و رژیم صهیونیستی در روابط منطقه‌ای‌اش، نوعی منطقه‌گرایی را در برابر غرب‌گرایی و با محتوای اسلام‌گرایی، در اولویت سیاست خارجی‌اش قرار دهد. این نوع موازنه‌بخشی و تعادل‌گرایی را می‌توان در سیاست خارجی دوره مرسی در قبال فلسطین و ایران مشاهده کرد. میانجی‌گری میان حماس و رژیم صهیونیستی پس از جنگ هشت‌روزه در همین چارچوب معنا می‌یافت. در واقع، مصر به سبب مزیت خاص ژئوپلیتیکی‌اش که از یک سو از طریق صحرای سینا با رژیم صهیونیستی و از سوی دیگر و

از طریق نوار غزه، با جریان مقاومت فلسطین همسایه است، واجد نوعی رانت استراتژیک می‌باشد و رانت مذکور این استعداد را ایجاد می‌کند تا قاهره به محملی برای رایزنی و گفتگوهای این دو طرف تبدیل شود. از سوی دیگر، مصر پس از انقلاب، بر خلاف مصر دوره مبارک، گرچه به لحاظ ایدئولوژی هیأت حاکمه جدید، یعنی اخوان المسلمین، به خط مقاومت نزدیک بود و نمی‌توانست همچون دوره مبارک، در چارچوب خط سازش ایفای نقش کند، اما در عمل و به واسطه نوعی عمل‌گرایی در رفتار منطقه‌ای، به خط مقاومت نیوست و در ماتریس معادلات قدرت در جهان اسلام، در میانه دو خط سازش و خط مقاومت ایفای نقش کرد. این نقش ایدئولوژیک که رژیم مبارک ناتوان از ایفای آن بود، کاملاً با موقعیت ژئوپلتیک مصر هم‌خوان بود و به مصر جدید این امکان را می‌داد که از ظرفیت رانت استراتژیک خود به تمامی بهره‌برد و با بازیگری در میانه شکاف‌های موجود میان ایالات متحده، رژیم صهیونیستی و خط مقاومت و خط سازش در منطقه، به کانونی برای رایزنی‌های دیپلماتیک و تلاش برای ثبات منطقه‌ای تبدیل شود. همچنین، بخشی از این تعادل‌گرایی یا موازنه‌گرایی در روابط میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، تلاش مصر برای مشارکت‌دادن جمهوری اسلامی ایران در حل مسائل منطقه‌ای و ترتیبات امنیتی منطقه بود. این تلاش، آشکارا در مقابل و مخالف تلاش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همچون عربستان، ترکیه و ایالات متحده برای کنارگذاری و منزوی‌سازی ایران در مناسبات منطقه‌ای قرار داشت. در این چارچوب، مرسی در نشست اضطراری سازمان همکاری‌های اسلامی در مکه که در نیمه مردادماه ۱۳۹۱ برگزار شد، ضمن مطرح‌کردن ابتکار عمل خود درباره بحران سوریه، پیشنهاد داد گروه تماس چهارجانبه مرکب از ایران، عربستان سعودی، ترکیه و مصر، برای یافتن راه حلی منطقه‌ای در این‌باره ایجاد شود. نشست این گروه، سرانجام در روز سه‌شنبه ۲۱ شهریورماه در قاهره برگزار شد و از سوی ایران، حسین امیرعبدالللهیان، معاون عربی - آفریقایی وزارت امور خارجه در آن حضور یافت.

علاوه بر این، در برابر عرب‌گرایی، مرسی در صدد گسترش نفوذ و هژمونی جنبش اخوان المسلمین در منطقه و سرمایه‌گذاری برای آن بود. این رویکرد موجب می‌شد مرزبندی با جریان‌های پان‌عربی و شیوخ مرتجع منطقه، موجب نشود اخوان المسلمین به ایران‌گرایی متهم شود. در نهایت، مصر جدید تمایل داشت به جای محافظه‌کاری، نوعی عمل‌گرایی را در قبال دیگر قدرت‌های منطقه‌ای اعم از جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و عربستان سعودی به نمایش بگذارد و برای تبدیل‌شدن به قدرت برتر منطقه‌ای، در



شکاف‌های موجود میان این قدرت‌ها بازی کند نه آنکه در یک سوی این شکاف‌ها بایستد و به تعمیق آنها کمک کند. این مؤلفه‌ها همگی موجب شد مصر جدید، زودتر از آنچه تصور می‌شود به نزدیکی با ایران اقدام کند. به بیان دیگر، آنچه این مهم را ناگزیر می‌کرد، نیازهای استراتژیک متقابل ایران و مصر در چارچوب مناسبات قدرت و امنیت در خاورمیانه بود (برزگر، ۱۳۹۰).

محمد مرسی در روز پنج‌شنبه، نهم شهریورماه ۱۳۹۱، برای شرکت در شانزدهمین اجلاس سران جنبش عدم تعهد و تحویل‌دادن ریاست این اجلاس به رئیس جمهوری ایران، به تهران سفر کرد. این اولین سفر رئیس جمهور مصر به ایران، سی‌وچهار سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی و قطع روابط دو کشور در پی امضای پیمان کمپ دیوید از سوی مصر بود. این سفر، گرچه در چارچوب دیپلماسی دوجانبه صورت نپذیرفت و در ادبیات دیپلماتیک، آن را در قالب دیپلماسی اجلاس‌های بین‌المللی جای می‌دهند، اما بدون تردید نقطه عطفی در روابط دو کشور به شمار می‌رفت. سفر مرسی به تهران را می‌توان نشانه‌ای از اراده این کشور و اسلام‌گرایان مصر برای احیای جایگاه یگانه و مستقل مصر در سطح منطقه‌ای دانست. در واقع، بازگشت به این جایگاه، بدون بازگشت به هویت تاریخی و اسلام‌گرای مصر ممکن نبود و اخوان المسلمین به خوبی از این فرصت به وجود آمده آگاه بود.

فرصت دوم کاهش ضریب امنیتی رژیم صهیونیستی بود. انقلاب‌های عربی از جمله انقلاب ۲۵ ژانویه مصر، از چند جهت ضریب امنیتی و احساس امنیت رژیم صهیونیستی را تنزل دادند. تصرف سفارت اسرائیل در قاهره، گشایش گذرگاه رفح، وقوع چندین عملیات خرابکارانه و نظامی از طریق مرز مصر با اسرائیل و همچنین، رسیدن سلاح‌های زرادخانه‌های لیبی به دست گروه‌های جهادی در این منطقه، نشانه‌هایی ابتدایی از پیامدهای امنیتی منفی انقلاب‌های عربی برای رژیم صهیونیستی به شمار می‌رفتند (پرتو و کریمی، ۱۳۹۲: ۳۶۴). تنها در یک مورد، در عملیات نفوذی از طریق مرز اسرائیل با مصر در ۱۸ اوت ۲۰۱۱، در نزدیکی بندر ایلات، هشت اسرائیلی کشته و بیست‌وپنج تن مجروح شدند (پرتو و کریمی، ۱۳۹۲: ۳۶۷). بنابراین، مهمترین مسئله، بحران امنیتی رژیم صهیونیستی در قبال بیداری اسلامی مردم منطقه بود. بر این اساس، رژیم صهیونیستی با نوعی بحران امنیتی روبه‌رو شد و این بحران ناشی از روی کارآمدن اسلام‌گرایان و تقویت آنها در کشورهای عربی بود. این رژیم پیش از این با اتکا به سازش با مصر و اردن، ارتش خود را در حد



تقابل با سوریه و لبنان تعریف کرده و آرایش داده بود. با تغییر شرایط در مصر، سوریه و لبنان اسرائیل ناگزیر شد آرایش نیروهای نظامی خود را بازتعریف کند.

در این چارچوب، در روز جمعه ۱۵ اردیبهشت ۱۳۹۱ اعلام شد اسرائیل نیروهای خود را به استعداد بیست و دو گردان در منطقه ایلات در مرز صحرای سینای مصر مستقر کرده است. این استقرار متعاقب فراخوانی هزاران نیروی ذخیره، به منظور جایگزین کردن مرزبانان با نیروهای نظامی، احداث مراکز نظارت، سنگر، اتاق عملیات، استقرار تانک‌ها و تسریع در روند احداث دیوار حائل با مصر انجام شد. روزنامه اسرائیلی معاریو به نقل از منابع نظامی اعلام کرد فراخواندن این حجم زیاد از نیروها در نتیجه اوضاع امنیتی متشنج با مصر و فعالیت‌های گروه‌های مسلح در شبه جزیره سیناست، به ویژه آنکه ارتش مصر سیطره‌ای بر این منطقه ندارد (العالم، ۱۳۹۲/۲/۱۵).

مسئله بعدی، سرایت جنبش اعتراضی به حوزه امنیت داخلی اسرائیل بود که البته ماهیتی اقتصادی داشت. این سرایت موجب نوعی پارادوکس در سیاست اقتصادی اسرائیل شد. از یک سو، آغاز و ادامه جنبش اعتراضی در اسرائیل، ایجاب می‌کرد در بودجه به بخش رفاهی و اجتماعی اولویت داده شود که این مستلزم کاستن از هزینه‌های نظامی بود، اما از سوی دیگر، آغاز و ادامه بیداری اسلامی در خاورمیانه که موجب سقوط متحدان اسرائیل مانند رژیم مبارک یا ایجاد چالش برای برخی دیگر از آنها مانند اردن شده بود، اقتضای آن را داشت که بودجه امنیتی و نظامی افزایش یابد. این پارادوکس به نارضایتی‌های بسیاری در داخل اسرائیل انجامید. در شامگاه شنبه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۱، هزاران اسرائیلی در اعتراض به وضعیت اقتصادی و معیشتی خود دست به تظاهرات زدند. تظاهرات در خیابان‌ها و مراکز عمده در سه شهر بیت المقدس، تل آویو و حیفا با شرکت اقشار مختلف مردم برگزار شد و شعارهایی مانند «بهار عبری» روی دست برخی تظاهرکنندگان دیده می‌شد (faryad1.wordpress.com/tag).

علاوه بر این، چنانچه روند انقلاب‌های عربی به برپایی دموکراسی‌های عربی در مجموعه امنیتی خاورمیانه می‌انجامد، رژیم صهیونیستی با بزرگترین چالش امنیتی خود که همانا ناامنی هستی‌شناختی در سطح منطقه‌ای است، مواجه می‌شد، زیرا ضدیت با رژیم صهیونیستی در منطقه، ابعادی دموکراتیک و متناسب با هنجارهای نوین بین‌المللی می‌یافت. به بیان دیگر، این رژیم با نوعی محاصره مدنی در سطح منطقه‌ای مواجه می‌شد. به همین دلیل است که بسیاری از محافل صهیونیستی معتقدند کودتای ۳ ژوئیه در مصر به رویای



دموکراسی عربی پایان خواهد داد و نمی‌توانند خشنودی خود را از این برآورد پنهان کنند. البته، منافع استراتژیک اسرائیل از این کودتا، ابعاد نرم دیگری نیز دارد. به نظر می‌رسد یکی از مهمترین دستاوردهای رژیم صهیونیستی در مصر پساکودتا تضعیف ارتش این کشور در درازمدت، به ویژه به لحاظ مشروعیتی است که بسیار بااهمیت است.

همچنین، رژیم صهیونیستی بار دیگر این اطمینان را خواهد داشت که مصر پساکودتا از مرزهای خود با اسرائیل به شدت محافظت خواهد کرد تا از سوی فلسطینی‌ها یا گروه‌های رادیکال و جهادی برای نفوذ یا حمله به خاک رژیم صهیونیستی یا انتقال اسلحه به نوار غزه و کرانه باختری مورد استفاده قرار نگیرد. حکومت اخوانی‌زدایی‌شده مصر ضمن آنکه عقبه استراتژیک حماس در رویارویی با رژیم صهیونیستی نخواهد بود و از گذرگاه رفح به مثابه اهرم فشاری در برابر غزه استفاده خواهد کرد، همکاری اطلاعاتی و امنیتی نزدیکی با اسرائیل برای ریشه‌کنی گروه‌های مقاومت یا گروه‌های جهادی خواهد داشت. این امر به ویژه از آن رو حائز اهمیت است که پس از انقلاب ۲۵ ژانویه، حجم فعالیت‌ها و عملیات‌های شبه‌نظامیان اسلام‌گرا و گروه‌های نظامی غیردولتی در محدوده صحرای سینا و مرزهای اسرائیل بسیار افزایش یافته است.

فرصت سوم نیز امکان نزدیکی و همکاری‌های استراتژیک جمهوری اسلامی ایران و مصر پس‌انقلاب بود که با بیشترین حساسیت از سوی رژیم صهیونیستی و عربستان سعودی و حتی سلفی‌های داخل مصر مواجه شد. سال‌ها پیش، حسنین هیکل، روزنامه‌نگار شهیر مصری، در کتابی با عنوان «ایران بر فراز آتشفشان»، نظریه‌ای در خصوص روابط ایران و مصر ارائه کرده بود. مطابق نظریه وی، ایران و مصر، دو کشور دارای زایش فرهنگی و تمدنی در منطقه هستند که تولید تمدن در این دو کشور، انقطاع نداشته است. این در حالی است که در دیگر کشورهای منطقه، این فرایند منقطع بوده است. بنابراین، هر گاه ایران و مصر، یعنی دو کشور مرکز تولید فرهنگ و تمدن در مرکز تصمیم‌گیری در منطقه و در کنار هم قرار گیرند، منطقه، استقلال بیشتر و وابستگی کمتری خواهد داشت، زیرا تمدن آنها خوداتکا و به گونه‌ای درونی، زاینده است. در مقابل، هرگاه این دو قطب در مقابل یکدیگر قرار گیرند، کشورهای پیرامونی همچون عربستان تلاش خواهند نمود با توان مالی خود، جای آنها را پر کنند. به نظر می‌رسد این نظریه، امروزه بیش از هر زمان دیگری، از قابلیت تحلیلی و توضیحی برخوردار است و چنانچه ایران و مصر در عرصه‌های راهبردی به هم نزدیک شوند و همکاری کنند، ضریب استقلال منطقه افزایش خواهد یافت و

بازیگرانی چون ترکیه و عربستان سعودی، به حاشیه ساختار نظم منطقه‌ای خواهند رفت. نزدیکی دو کشور ایران و مصر و بهبود روابط میان آنها، کمک خواهد کرد هر دو کشور در جایگاه نخست ساختار نظم منطقه‌ای و در مرکز آن قرار گیرند. این مسئله به خوبی نشان می‌دهد چرا کودتا در مصر به منزله ارتقاء موقعیت عربستان و از میان رفتن فرصتی مهم و استراتژیک برای جمهوری اسلامی ایران و البته مصر است.

بر این اساس، کودتای ارتش در مصر و بازگشت سیاست و قدرت در این کشور به شرایط دوران مبارک یا مصر پیش از انقلاب موجب می‌شود همه این فرصت‌ها و امکان بهره‌برداری از آنها از میان رفته و در نتیجه، مهمترین بازیگرانی که از این تغییرات سود خواهند برد، عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی خواهند بود.

نتیجه‌گیری

شکل‌گیری کودتا در مصر و اخوانی‌زدایی از سیاست و قدرت این کشور، چنانکه در این مقاله آمد، فرصت‌های مهمی برای پادشاهی سعودی و رژیم صهیونیستی در رقابت‌های منطقه‌ای و موازنه قدرت منطقه‌ای در نسبت با قدرت‌هایی چون جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و قطر فراهم می‌کند. در واقع، مصر پساکودتا به لحاظ مناسبات قدرت و سیاست، تا حد زیادی و با اندکی تفاوت، همچون مصر پیش از انقلاب ۲۵ ژانویه در دوره مبارک خواهد بود. این وضعیت به سبب فرصت‌های استراتژیک که برای عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی ایجاد می‌کند، به مثابه تهدیدی برای منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران است. به بیان دیگر، روند انقلاب‌های عربی به واسطه برخی تهدیدهای راهبردی که متوجه موقعیت منطقه‌ای عربستان و اسرائیل کرده بود، منزلت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران را ارتقا می‌بخشید و با معکوس شدن این روند در مصر که در مرکزیت آن قرار دارد، این منزلت و ظرفیت جدید نیز در معرض تهدید قرار خواهد گرفت. در عین حال، این وضعیت را می‌بایست کوتاه‌مدت دانست و این امکان وجود دارد که در چشم‌انداز بلندمدت و حتی میان‌مدت، معادلات شکل‌گرفته به گونه‌ای دیگر رقم خورده و موازنه موجود تغییر یابد. دو دلیل عمده می‌توان برای این ادعا اقامه کرد. دلیل نخست به قدرت و نفوذ اجتماعی شبکه اخوان المسلمین در جامعه مصر و همچنین، کلیت جهان عرب باز می‌گردد. شاید هیچ سازمان دیگری در خاورمیانه دارای این حد از شبکه اجتماعی و نفوذ گفتمانی در سطح منطقه‌ای نباشد. این موقعیت سبب می‌شود اخوانی‌زدایی از ساخت رسمی قدرت



در کشورهایی چون مصر و حتی انحلال رسمی این سازمان، به منزله حذف آن از عرصه اجتماعی نباشد و در عین حال، انگیزه‌های بدنه اجتماعی این سازمان را برای سازمان‌یابی دوباره و بازگشت تدریجی به عرصه قدرت و سیاست رسمی دوچندان کند. بر این اساس، به نظر می‌رسد حتی انحلال رسمی اخوان المسلمین و یا ممنوعیت فعالیت احزاب مذهبی در قانون اساسی آینده مصر، خللی در این اراده و تلاش ایجاد نخواهد کرد.

دلیل دوم به وضعیت معماگونه خاورمیانه و پیچیدگی الگوهای دوستی و دشمنی در این منطقه باز می‌گردد. به بیان بوزان، اختلاط و متقاطع بودن احساسات ضد غربی، ضد صهیونیستی، اسلامی و ناسیونالیستی عربی در خاورمیانه، غیر از ملاحظات دولت‌محور و منافع رژیم، اجرای سیاست‌های توازن قدرت برای دولت‌های محلی و قدرت‌های مداخله‌گر را فوق‌العاده دشوار کرده است. در خاورمیانه برای هر بازیگری، چه محلی و چه جهانی، حمایت از یک بازیگر دیگر در مقابل دشمن مشترک بدون تهدیدکردن هم‌زمان طرف سوم دارای رویکرد دوستانه، مشکل است. برای مثال، آمریکا نمی‌تواند بدون تقویت عراق در برابر اسرائیل، از عراق در مقابل ایران حمایت کند. همین‌طور آمریکا قادر به نابودی عراق بدون تقویت موقعیت ایران در برابر متحدان عرب خود در خلیج فارس نیست (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۱۲۹). بر این اساس دور از انتظار نیست که معادله و موازنه موجود عمری کوتاه‌مدت داشته باشد و بر اساس بروز منازعه و چالشی جدید در بخشی از این مجموعه امنیتی، بار دیگر اخوان المسلمین در مسیر تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای قرار گیرد.



منابع

- برزگر، کیهان (۱۳۹۰): «نیاز متقابل و ژئواستراتژیک ایران و مصر»، روزنامه اعتماد، ۱۵ مردادماه.
- بوزان، باری (۱۳۸۱): «خاورمیانه: ساختاری همواره کشمکش‌زا»، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۳
- بوزان، باری و ویور، الی (۱۳۸۸): «مناطق و قدرت‌ها، ترجمه رحمن قهرمان‌پور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- بوزان، باری، ویور، الی و دووید، پاپ (۱۳۸۶): «چارچوبی تازه برای تحلیل امنیت، ترجمه علیرضا طیب، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- پرتو، امین و کریمی، مصطفی (۱۳۹۲): «تأثیر انقلاب و ناآرامی در کشورهای عربی بر امنیت اسرائیل: نظرگاهی درونی»، در **بیداری اسلامی در جهان عرب، مطالعات نظری و موردی**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۳۷۳-۳۵۵
- پورسعید، فرزاد (مرداد ۱۳۹۲): «کودتای نرم علیه مرسی؛ عوامل و پیامدها»، **ماهنگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی**، شماره شانزدهم، صص ۵۱-۵۰
- پورسعید، فرزاد (شهریور ۱۳۹۲): «ضد کودتای اخوان المسلمین و معمای مصر آینده»، **ماهنگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی**، شماره هفدهم، صص ۴۳-۵۲
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸): «چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- راباسا، آنجل و بنارد، چریل (۱۳۸۹): **استراتژی امریکا: توسعه شبکه‌های سکولار- لیبرال در جوامع اسلامی**، ترجمه علی‌اکبر اسدی، تهران: اندیشه‌سازان نور
- لیک، دیویدای. و مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱): «**نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین**، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- مورگان، پاتریک ام. (۱۳۸۱): «**مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و نظم‌های منطقه‌ای**»، در **نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی نوین**، ترجمه سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- «تجمع نظامیان اسرائیلی در مرز مصر»، شبکه خبری العالم، ۱۳۹۲/۲/۱۵، قابل دسترسی در:



Brom, Shlomo (2011); "Israel and the Arab World: The Power of the People", In Anat Kurz and Shlomo Brom, Editors (2011); **Strategic Survey for Israel 2011**, Institute for National Security Studies. availblat: faryad1.wordpress.com/tag

Zakaria, Fareed (2011); "Egypt's real parallel to Iran's revolution", avialble at:

<http://www.washingtonpost.com/wpyn/content/article/2011/02/06/AR2011020603398.html>



۱۸۸

سال دوم
شماره ۶
تابستان ۱۳۹۲